

درباره اعجاز و تحدی قرآن کریم (۱۳)

جناب آقای نیکویی

نوشته‌اید:

«جناب آقای سوزنچی، از آن‌جا که قرار است این قسمت آخرین سخن من باشد و پس از این دیگر گفت‌وگو با شما را ادامه نخواهم داد...»

دوست گرامی، تازه داریم با همدیگر انس می‌گیریم، چرا ادامه نمی‌دهید؟ من سعی کردم از هر چیزی که فضای ادب را در گفتگو کم رنگ کند پرهیز کنم، و حال می‌گویم که اگر جایی غفلت کردم و چیزی گفتم که شما را ناراحت کرده، از شما و همه کسانی که بحث ما را پی می‌گیرند عذرخواهی می‌کنم، و اگر این عذرخواهی مشکل را حل نمی‌کند، به شما یک پیشنهاد ساده می‌دهم و آن اینکه شاید بهتر این باشد که نظرخواهی کنیم از کسانی که بحث ما را دنبال کردند اگر عده قابل توجهی از آنها گفتند که مایل به ادامه گفتگوی ما هستند شما هم ادامه دهید تا به نظر آنها هم احترام بگذاریم.

آقای نیکویی عزیز! شما در یادداشت دهم خودتان به درستی گفتید:

«بدون تردید گفت‌وگوی حاضر سند تاریخی - علمی خوب و عبرت‌آموزی برای قضاوت معاصران و آیندگان به‌یادگار خواهد گذاشت، و من از این بابت بی‌نهایت خوشحالم. برویم سر اصل موضوع»

آیا مانعی دارد این سند تاریخی یادگاری را پربرتر کنیم؟ شما که بدون اینکه جواب حرف‌های من را بدهید و یک دیالوگ واقعی تشکیل دهید حرف‌های خودتان را می‌زنید و کسی مانع شما نیست، چرا ادامه نمی‌دهید؟ می‌گویید:

«چراکه به‌نظرم در قسمت‌های پیشین نکته اصلی در بحث تحدی قرآن مورد بحث قرار گرفت و دیگر نیازی به ادامه نمی‌بینم.»

اگر یادتان باشد من در اولین یادداشتی که قبل از شروع بحث بود نقدهایی بر مقدمه کتاب شما (نگاهی به مبانی نظری نبوت) نوشتم و شما در پاسخ و به عنوان اولین یادداشتی که فرستادید و اعلام کردید حاضر به مناظره هستید مهمترین دلیل اینکه وارد گفتگو شدید را این دانستید که احساس می‌کنید من حرف جدیدی دارم. عبارت شما این بود:

«ثالثا (و مهمتر از همه اینکه) از نوشتارتان این گونه برداشت کردم که تقریر شما از موضوع تحدی قرآن تفاوتی با تقریرهای رایج متکلمان دارد (و همین اشتیاق مرا به گفتگو با شما بیشتر کرده است). لذا پیشنهاد می‌کنم که مستقیما وارد بحث تحدی شویم. اگر موافق هستید حضرتعالی بحث را با تقریر خاص خودتان از آیات تحدی قرآن آغاز کنید تا از شما بیاموزم و چنانچه پرسشی داشتم مطرح کنم.»

بعد از آن گفتگوهای مقدماتی که اندکی به درازا انجامید من یک مرور سریعی به تقریرهای رایج کردم و برخی از آنها را از این صورتی که برخی مطرح می‌کنند تغییراتی دادم که آن نقص‌ها بر آنها وارد نباشد؛ و همان موقع اعلام کردم که اصل بحث من مبتنی بر دیدگاهی است که از خود آیات قرآن برمی‌آید و می‌خواهم با روش اصل موضوعی پیش بروم که شما یا حتی کسی که خدا را منکر است بتواند در بحث مشارکت کند. اما متأسفانه نه تنها به جای پاسخ به تقریرهای من از استدلالهای رایج، به سراغ فهم قبلی خودتان از آن استدلالها رفتید، و به بهانه نقل به مضمون، عملاً به سخنان من نپرداختید، بلکه از آن مهمتر، اصلاً آن بحث خاص مرا که از ابتدا علت ورود خودتان را آشنا شدن با آن بحث [و احتمالاً مناقشه در آن] معرفی کرده بودید به طور کامل نادیده گرفتید، به طوری که در این سه نوشته اخیر حتی یک کلمه درباره آن مطالبی که بنده به عنوان مدعای اصلی خودم مطرح کرده‌ام (که به نظرم ادعای اصلی خود قرآن درباره رمز تحدی است و با تقریرهای رایج تفاوت جدی دارد) سخن نگفتید. از این رو، برخلاف فرمایش اخیرتان، نکته اصلی در بحث تحدی قرآن، از جانب شما تاکنون مورد بحث قرار نگرفته است.

نکته اصلی در بحث تحدی، روش اصل موضوعی است، یعنی همان روشی که تمام بشر در فضاها علمی در قرن بیستم با آن انس دارند، و نیز نکته اصلی در بحث تحدی این است که ببینیم ادعای خود قرآن در اینکه چرا تحدی می‌کند چیست؟ و آن را بررسی و اعتبارسنجی کنیم به عنوان یک سیستم محض.

چرا ادامه ندهیم و حال آنکه نوشتید:

«خوب حالا جناب سوزنچی عزیز از شما می‌خواهم با همان روش به اصطلاح مؤلف محوری که گمان می‌کنید کلید حل همه این اشکالات و تناقض‌های قرآنی است...»

جناب نیکوئی عزیز، مگر روش مؤلف محور این است که من چیزی بگویم؟ آیا مؤلف قرآن من هستم؟! پس قبول دارید که باید ببینیم خود قرآن چه می‌گوید؟ چرا چند یادداشت من در این روش را بی جواب گذاشتید؟

چرا ساده‌ترین سؤال من را که هر شخصی می‌خواهد نظر شما را بداند اصلاً جواب نمی‌دهید؟!

آیا در بین هزاران هزار کتب موجود در تاریخ بشر، آیا کتابی سراغ دارید که مثل قرآن، حروف مقطعه داشته باشد؟

چگونه می‌خواهید به روش مؤلف محور روی آورید و جواب این سؤال ساده را نمی‌دهید؟ مؤلف قرآن روی این حروف مقطعه خیلی حساب باز کرده است، و هر چه را من توضیح دادم کلاً بایکوت کردید!

نوشته‌اید:

«دوست عزیز، چشمان خود را باز کنید و از خواب زمستانی بیدار شوید تا ببینید مردم و به‌ویژه قشر جوان و تحصیل‌کرده چگونه فوج فوج از اسلام خارج می‌شوند. دوران ادعاهای یک‌طرفه در کوچه‌های خلوتی که فقط خودتان بودید و عده‌ای عوام از همه‌جایی خبر گذشته است!...»

دوست عزیز، اگر اینچنین است پس چرا بحث را ادامه نمی‌دهید؟ ادامه دهید تا جوان‌های تحصیل‌کرده و آگاه به روش اصل موضوعی، بیشتر از اسلام خارج شوند!

جوان‌های تحصیل‌کرده می‌توانند سری به زندگی علمی فرانسیس گالتون بزنند و کار مهم او در مسأله اعجاب‌آور انگشت‌نگاری را ببینند؛ آیا اعجاب‌آور نیست که حتی دوقلوهای همسان هم سرانگشتان یکسان ندارند؟ حال به آیات اول سوره قیامت قرآن مراجعه کنند، آیا پیام قرآن برای آنها خیلی مبهم است؟ معروف است معما چو حل گشت آسان شود، اما قبل از حل شدن هم آسان است؟! قرآن کریم می‌فرماید: «آیا انسان گمان می‌کند ما استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ بلی قادر هستیم که سرانگشتان او را دوباره پرداخت کنیم! لکن انسان می‌خواهد جلوی خود را باز کند و هر کار می‌خواهد بکند، پس می‌پرسد روز قیامت کی است؟» (سوره قیامت، آیات ۳-۶). انسان‌هایی که فکر آزاد از تعصب دارند را دعوت می‌کنم فکر کنند وقتی قرآن می‌خواهد بگوید «دوباره مثل اینجا زنده می‌شوید» چند گزینه جذاب از اعضای مختلف بدن دارد؟ حتی در همین انگشت دست، سه کلمه نزدیک هم هست، «اصبع» یعنی انگشت، «ظفر» یعنی ناخن، و «بنان» یعنی سرانگشت؛ اما قرآن سرانگشت را انتخاب کرده است! هر چند امروزه از روش‌های بیومتریک دیگر هم مثل اسکن عنبیه یا شبکیه استفاده می‌شود اما اینها بسیار ظریف و لطیف هستند و مثل سرانگشت نیستند که بسیار ساده به نظر می‌رسد، و قرآن سرانگشت را مطرح کرده است. تازه این تدوین از جهت حدیث است، یعنی تدوین معنایی است، یعنی در نگاه «حدیث» به تدوین تکوین، که همه می‌توانیم آن را بسادگی بفهمیم. اما از حیث تدوین نگاشتی تکوین، هیچ چیز فروگذار نمی‌شود و شگفت‌آور در قرآن کریم، تدوین نگاشتی حقائق و واقعیات است که اگر ادامه بحث دادید توضیح خواهم داد. آقای نیکویی! بگذارید جوان‌ها این‌ها را بشنوند و از دین فوج فوج خارج شوند، شما که از این ناراحت نیستید پس چرا بحث را ادامه نمی‌دهید؟

به هر حال پس از عذرخواهی مجدد، بر حسب این احتمال که اگر چیزی شما را ناراحت کرده می‌بخشید و حاضر می‌شوید بحث را ادامه دهید تا این سند تاریخی را تمام کنید، از شما درخواست می‌کنم گفتگو را متوقف نکنید و به این سؤال من جواب دهید تا بحث پیش برود:

آیا در بین هزاران هزار کتب موجود در تاریخ بشر، آیا کتابی سراغ دارید که مثل قرآن، حروف مقطعه داشته باشد؟

والسلام علی من اتبع الهدی

درباره اعجاز و تحدی قرآن کریم (۱۴)

جناب آقای نیکویی

جواب سراپا صمیمیت و محبت‌آمیز شما را دریافت کردم و کمال تشکر را دارم، نوشتید:

سلام و درود جناب سوزنچی عزیز

ممنون از بزرگواریتون

من حقیقتا دیگه حرفی برای گفتن ندارم. شما هرچی رو که لازم می‌دونید برای مخاطب مطرح کنید. من هم مثل همه استفاده می‌کنم

اگر در طول این گفتگو جسارتی کردم حقیقتا و از صمیم قلب عذرخواهی می‌کنم.

براتون آرزوی سلامتی و سربلندی می‌کنم

ارادتمند؛ نیکویی

اما در عین حال نمی‌توانم اندوه و تاسف خودم را پنهان کنم که چه شد از ادامه گفتگو منصرف شدید؟! به هر حال با اجازه شما به صورت مختصر مروری می‌نمایم بر آنچه می‌خواستم عرض کنم، و البته اختیار با شماست هر جا که خواستید و نظری داشتید وارد بحث شوید، و بنده استقبال می‌کنم.

همانطور که توضیح دادم بحثم به روش اصل موضوعی خواهد بود و گفتم حتی یک آتئیست هم می‌تواند ما را همراهی کند. در روش اصل موضوعی نیاز نیست چیزی را بپذیریم و تصدیق مطلق کنیم و آن را حق بدانیم. یعنی قرار نیست بعد از این بحث، آن آتئیست دست از آتئیسم برداشته باشد، خیر. اساسا روش اصل موضوعی برای اثبات مطلق چیزی نیست؛ پس از پایان بحث آکسیوماتیک اصلا انتظار نداریم که آتئیست ایمان آورده باشد به اینکه خدایی هست و کتابی فرستاده و این قرآن کتاب خداست، و این را تصدیق کند؛ بلکه قرار است صرفا تصور درستی از صورت مساله پیدا کنیم؛ ببینیم وقتی قرآن می‌گوید «نمی‌توانید مثل مرا بیاورید»، چه می‌خواهد بگوید؟ و ببینیم آیا این ادعایش یک ادعای گزاف و نامعقول است یا معقول؟ یک ادعایی است که از انسجام درونی برخوردار است یا متهافت است؟ منظور از معقول در روش اصل موضوعی، این نیست که ادعا را اثبات عقلی کنیم و شما مجبور به پذیرش یا رد باشید؛ خیر. برای همین اگر نگرانی‌ای وجود دارد که در بحث با من مجبور شوید که حتما به حقانیت قرآن اذعان کنید، یا یک آتئیست مجبور شود که اذعان کند که خدا واقعا هست، یا تصدیق به سایر عقاید دینی، خیالتان را راحت کنم که اصلا دنبال این نیستم. شما می‌توانید بعد از بحث من هم همچنان بر اعتقاد خودتان که خدا هیچ کتابی نفرستاده و قرآن هم کتاب خدا نیست باقی بمانید.

پس این بحث به چه دردی می‌خورد؟ شاید یک مقداری این روش اصل موضوعی نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد. پایه‌گذار روش اصل موضوعی، کتاب اصول هندسه اقلیدس است. اقلیدس کتاب خود را در ۴ بخش (تعاریفات، اصول موضوعه، علوم متعارفه، قضایا) قرار داد، و پس از تعاریفات، ۵ اصل را به عنوان اصول موضوعه (Postulates) و ۵ اصل را به عنوان علوم متعارفه (Common Notions) قرار داد. مقصود او از اصل متعارفی، بدیهیاتی عمومی است که همه بشر به عنوان حق مطلق قبول دارند و نیازی به اثبات ندارد؛ و مقصود از اصل موضوع این بود که این اصول، در اینجا نیاز به اثبات و برهان ندارد و بدون برهان پذیرفته شده است. (برای توضیح بیشتر به آدرس زیر مراجعه کنید)

<https://mathcs.clarku.edu/~djoyce/java/elements/bookI/bookI.html#guide>

به هر حال اصل موضوع پنجم (parallel postulate) سرنوشتی تاریخی پیدا کرد، از همان اوایل ریاضیدانان متوجه شدند که اصل پنجم واقعا مثل بقیه اصول نیست و در طول تاریخ بسیاری از آنها کوشیدند که این اصل را با کمک چهار اصل قبلی اثبات کنند؛ اما موفق نشدند. امثال گاوس و بایای و لوبافسکی بنا را بر این گذاشتند که اصل جایگزینی خلاف این اصل را مبنای هندسه قرار دهند و با جایگزین کردن آن به جای اصل پنجم اقلیدس، هندسه‌های غیراقلیدسی پدید آمد.

پس از آن بحثها رخ داد که آیا فیزیک جهان مبتنی بر هندسه اقلیدسی است یا غیر اقلیدسی؟ مثلا نظریه اینشتین تقویت‌کننده این بود که هندسه جهان فیزیکی، ریمانی است با فضای خمیده. این آنجایی بود که افراد خواستند درباره نسبت هندسه‌های اصل موضوعی و جهان واقع نظر بدهند. اما ما فعلا نمی‌خواهیم این گام دوم را برداریم؛ می‌خواهیم شبیه کار اول را انجام دهیم.

کار اول این بود که اگر اصل پنجم را به سبکی که اقلیدس مطرح کرد فرض کنیم، یک هندسه اقلیدسی خواهیم داشت که آن قضایا همگی منطقی از آن اصول اولیه درمی‌آید. مثلا می‌گوییم: اگر اصل پنجم را اقلیدسی در نظر بگیریم حتما مجموع زوایای هر مثلثی برابر ۱۸۰ درجه است، و اگر هذلولوی در نظر بگیریم حتما مجموع زوایای یک مثلث کمتر از ۱۸۰ درجه است، و اگر ریمانی در نظر بگیریم حتما بیشتر از ۱۸۰ درجه است، حالا آیا متن واقع مطابق با هندسه اقلیدسی است یا نه، فعلا محل بحث نیست. از این روست که عرض کردم شما نیاز نیست چیزی را تصدیق کنید. همان گونه که نشان می‌دهیم که هندسه اقلیدسی یک نظام منسجم و سیستم سازگار است، اما نمی‌خواهیم بگوییم: ای مردم! هر مثلثی رسم کنید حتما زوایایش برابر ۱۸۰ درجه است؛ همین طور می‌خواهیم نشان دهیم که اگر خدایی باشد، و اگر بخواهد کتابی تدوین کند که نمایشگر تمام تکوین باشد، و اگر دورنمای روش تدوین خودش را بیان کند، و اگر این قرآن بتواند دورنمای آن کتاب او باشد، آیا کسی می‌تواند غیر از آن را بیاورد یا خیر؟ شما نیاز نیست در این بحث بپذیرید که خدایی هست، یا بپذیرید که قرآن کتاب اوست، یا حتی بپذیرید که آیا می‌شود کتابی مثل قرآن آورد یا

خیر. فقط به نحو اصل موضوعی می‌خواهیم با هم گفتگو کنیم، که اگر این گفتگو به سرانجام برسد، به نحو اصل موضوعی ثمرات جدی‌ای خواهد داشت، نه به نحو بیان متن واقعیت؛ که مهمترین آن، تصور صحیح تحدی مورد ادعای قرآن از دیدگاه خود قرآن خواهد بود؛ همان گونه که وقتی کسی اصول موضوعه هندسه اقلیدسی را پذیرفت، نمی‌گوید حتماً واقعیت، مطابق هندسه اقلیدسی است؛ اما ۳۰۰ قضیه را در هندسه اقلیدسی نتیجه می‌گیرد، که اگر واقعیت مطابق آن باشد، این قضایا در هزاران جا به کار او می‌آید؛ اگر هم واقعیت مطابق با آن نباشد بالاخره او یک سیستم هندسی سازگار ارائه داده است و استفاده خود از تصور نظام حاکم بر آن قضایا را خواهد کرد.

وقتی فرض گرفتیم که در ادعای قرآن، سخن از تدوین است، اولین چیزی که در «تدوین» نیاز داریم شناخت نشانه (Sign) است. علم نشانه‌شناسی (Semiotics) یکی از مهمترین علوم نوپا است، و از انواع مهم نشانه، نماد (Symbol) است. نکته مهمی که در نمادها مطرح است این است که نماد می‌تواند یک تک‌نماد باشد مثل یک پرچم؛ می‌تواند عضوی از یک گروه نمادها باشد، اما هر نماد مستقلاً معنا داشته باشد، مثل علائم علم حساب، که مثلاً علامت جمع (+) عضوی از مجموعه آنهاست، ولی به تنهایی معنای خود را دارد، و وقتی چشم ناظر به آن می‌افتد فوراً معنای جمع زدن به ذهنش می‌آید، و همچنین نماد تفریق و ضرب و تقسیم هر کدام نماد برای یک معنا هستند: معنای جمع و معنای تفریق و معنای ضرب و معنای تقسیم؛ و یا مثل نمادهای اعداد طبیعی و صحیح و گویا و گنگ که هر کدام معنا دارند، و یا ارقام نه‌گانه که هر کدام معنای خاص خود دارند هر چند ارزش موضعی آنها یکسان نیست، و واضح است که معنای یک رقم غیر از ارزش موضعی آن است. اما مهم‌تر از هر نوع نماد، نمادهای گروهی هستند که هر چند یک گروه مهم نشانه‌ها را تشکیل می‌دهند اما هیچکدام به تنهایی معنایی ندارند! ا، ب، ت، ث، ... هر کدام به تنهایی هیچ معنایی ندارند، یعنی هیچکدام نماد برای یک معنای خاص نیستند، فقط خودشان هستند و بس! و لذا گروه نمادی الفبا با این خصوصیت بی‌معنایی، برای مقاصد عظیم، بلکه بی‌نهایت هدف، بسیار مناسب هستند. البته ساده‌ترین هدف، همین زبان‌های طبیعی است که تمام زندگی و بلکه تاریخ بشر را اداره می‌کنند، اما اینکه با الفبا می‌توان مفاهیم کرد و سخن گفت، لازم نمی‌آورد که الفبا از آن پتانسیل عظیم خود در عرصه‌های دیگر تهی شود.

و به همین جهت است که در یادداشتهای سابق گفتم که حروف مقطعه می‌توانند گیت‌های مختلف داشته باشند، و تنها یکی از آنها گیت زبان طبیعی و منظر حدیث است، (مقصود از «حدیث» نه روایات نقل شده از معصوم، بلکه همان محتوایی است که به صورت سخن معنادار و از طریق حکایت کردن در زبان طبیعی بیان شود؛ که خود قرآن کریم در آیه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا» (سوره زمر؛ آیه ۲۳) از زاویه حدیث بودن درباره قرآن صحبت کرده است)، یعنی می‌توانیم حروف مقطعه را به منزله سالن انتظار فرودگاه در نظر بگیریم که گیت‌های خروجی مختلف دارد، اگر از گیت اول برویم به هواپیمایی سوار می‌شویم که ما را به طرف شمال می‌برد، و اگر از گیت دوم بیرون رویم به هواپیمایی

سوار می‌شویم که ما را به طرف جنوب می‌برد؛ اما این سالن انتظار است که ظرفیت این را دارد که همه مسافری با مقصدهای مختلف را در خود جای دهد و هر کدام را به گیت مناسب هدایت کند. از این منظر معلوم می‌شود که مواجهه مفسران با قرآن صرفاً مواجهه از گیت حدیث بوده است و ان شاء الله در ادامه نشان خواهیم داد که این تنها گیت خروجی قرآن کریم نبوده و نیست.

با این توضیحی که دادم اهمیت انتخاب حروف الفبا روشن می‌شود، این حروف هیچ معنایی ندارند، و دقیقاً به همین خاطر است که ظرفیت بینهایت دارند! و لذا در مثال سابق، آنها را به سلولهای بنیادین پرتوان (Pluripotent) تشبیه کردم، و نیز گفتم که مفسران بیش از ۲۰ قول، راجع به حروف مقطعه گفتند ولی هنوز محور اصلی باقی مانده است! ببینید: اگر خدایی باشد، و اگر می‌خواهد تمام تکوین را تدوین کند، چه حکیمانه سراغ این نمادهای گروهی بی معنا رفته است! و از اینجا ملاحظه فرمایید که چرا من اصرار داشتم این سؤال را پاسخ دهید:

آیا در بین هزاران هزار کتب موجود در تاریخ بشر، آیا کتابی سراغ دارید که مثل قرآن، حروف مقطعه داشته باشد؟

به هر حال، چون در مقام این هستم که منظور مورد نظر خود قرآن را بیان کنم، سعی من این است که مطلبی از نزد خودم نگویم، بلکه همه اینها را مستند کنم، و آیات و منابع دست اول دینی بیاورم که دقیقاً همین مطالب را گوشزد می‌کنند، مثلاً این آیه قرآن صریحاً همین قرآن را که در دست مردم است «کتاب مبین» می‌نامد:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (مائده: ۱۵)

در قرآن چهار مورد سایر کتب آسمانی را با وصف «کتاب منیر» ذکر می‌کند:

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (آل عمران: ۱۸۴)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (حج: ۷)

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (لقمان: ۲۰)

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (فاطر: ۲۵)

اما تنها در مورد قرآن تعبیر «کتاب مبین» دارد:

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (يوسف: ۱)

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (الشعراء: ٢)

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (نمل: ١)

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (قصص: ٢)

حم؛ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ؛ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (زخرف/١-٤)

حم؛ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ؛ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (دخان/٣-١)

و «کتاب مبین» را آئینه تمام نمای تمام تکوین می‌داند:

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (أنعام: ٥٩)

وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (يونس: ٦١)

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (هود: ٦)

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (نمل: ٧٥)

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (سبأ: ٣)

یک آتئیست وقتی به این آیات نگاه می‌کند، در خود، ایمان به قرآن احساس نمی‌کند اما به راحتی می‌تواند ادعای قرآن راجع به خودش را تصور کند، قرآن ادعا می‌کند من کتاب خدا هستم و خدا در من تمام تکوین را تدوین کرده است. وقتی از مفسر سوال شود که اگر در قرآن همه چیز آمده است پس علوم مختلف طبیعی و انسانی، اعم از ریاضی و فیزیک و شیمی و اقتصاد و... کجای قرآن آمده است؟ بسیاری از مفسرین این ادعای آشکار قرآن را تأویل کرده و می‌گویند قرآن کتاب هدایت است و هر چه مربوط به هدایت است دارد، نه علوم فیزیک و شیمی و...، اما وقتی به متون دست اول دینی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که آشکارا همین ادعای قرآن را با صراحت تکرار می‌کنند و می‌گویند که همه تکوین در قرآن تدوین شده است.

(١) از امام صادق ع روایتی است که واژه «لتعجبتم» در آن خیلی جالب است:

همانا خداوند عزیز جبار کتابش را بر شما نازل فرمود، و او راستگویی خیرخواه است؛ در آن حکایت شما و حکایت کسانی که قبل از شما بودند و حکایت کسانی که بعد از شما بودند و خبرهای آسمان و زمین هست، و اگر بیاید نزدیکان کسی که شما را از بودن آن خبرها در قرآن باخبر کند حتما تعجب خواهید کرد.

الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ فِيهِ خَبَرُكُمْ وَخَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَخَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَخَبَرُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَوْ أَنَّكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَبْتُمْ.

(۲) از امام صادق ع روایت شده که می فرمود:

من زاده رسول الله ص هستم و من به کتاب خدا علم دارم و در آن است آغاز آفرینش و هر آنچه رخ می دهد تا روز قیامت؛ و در آن است خبر آسمان و خبر زمین و خبر بهشت و خبر جهنم و خبر آنچه بوده و خبر آنچه خواهد بود؛ اینها را می دانم همان طور که به کف دستم نگاه می کنم؛ همانا خداوند می فرماید «در آن تبیان و توضیح هر چیزی است» (نحل/۸۹)

الکافی، ج ۱، ص ۶۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النَّارِ وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ إِلَى كَفَى إِنْ اللَّهُ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ.

(۳) از امام صادق ع از امیرالمومنین ع روایت کرده اند که فرمودند:

ای مردم! همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبر ص را به جانب شما فرستاد و کتابش را به حق نازل فرمود ... پس نسخه ای از آنچه در صحیفه های نخستین [کتابهای آسمانی پیامبران پیشین] بود برایشان آورد که تصدیق می کند آنچه پیش رویش بود و جدا می کند حلال را از امور مشتبّه حرام؛ آن قرآن است، پس آن را به سخن درآورید و هرگز برایتان سخن نخواهد گفت اما من به شما از آن خبر می دهم؛ همانا در آن علم آنچه گذشته و علم آنچه تا روز قیامت می آید و حکم آنچه بین شماست و بیان آن وضعیتی که در آن به سر می برید آمده است؛ به طوری که اگر از من از آن بپرسید شما را مطلع می سازم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ الرَّسُولَ ص وَانْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ... فَجَاءَهُمْ بِنُسْخَةٍ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.

(۴) از امام صادق ع روایت شده که فرمودند:

همانا خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان و تبیین هر چیزی را نازل کرده است؛ تا حدی که به خدا سوگند هیچ چیزی نیست که بندگان بدان نیازی داشته باشند که در آن نیامده باشد؛ تا جایی که هیچ بنده‌ای نتواند بگوید که‌ای کاش این مطلب در قرآن هم می‌آمد؛ مگر اینکه خداوند حتما چیزی در آن مورد نازل فرموده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ؛ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.

(۵) امام صادق ع فرمودند: همانا خداوند متعال با پیامبر شما سلسله پیامبران را ختم فرمود پس هرگز پیامبری بعد از او نخواهد بود؛ و با کتاب آسمانی شما [نزول] کتابهای آسمانی را پایان داد پس هرگز کتاب آسمانی‌ای بعد از آن نخواهد بود؛ و در این کتاب نازل فرمود تبیانی برای هر چیزی و آفرینش شما و آفرینش آسمانها و زمین و خبر آنچه پیش از شما بوده و آنچه مایه جدایی [=رفع خصومت] بین شما شود و خبر آنچه بعد از شماست و امر بهشت و امر جهنم و آنچه به سوی آن رهسپارید.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ أَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ وَ خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ نَبَأًا مَا قَبْلَكُمْ وَ فَصَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَ خَبَرَ مَا بَعْدَكُمْ وَ أَمَرَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ.

برخی از کتب حدیثی حتی بابی را به این موضوع اختصاص داده‌اند. در ضمیمه این یادداشت (در انتهای متن) برخی دیگر از احادیثی که دلالت بسیار واضحی بر این مدعا دارد اشاره خواهد شد تا ببینید این مطلب در فضای احادیث اهل بیت بسیار واضح بوده است.

این برداشت واضح از ادعای قرآن فقط در روایات شیعه نیست، در کتب اهل سنت هم آمده است، سیوطی در کتاب معروف الإتقان فی علوم القرآن (ج ۴، ص ۳۱) نقل می‌کند از ابن عباس که گفته است «لَوْ ضَاعَ لِي عَقْلٌ بَعِيرٌ لَوَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: یعنی اگر ریسمان پابند شترم گم شود هر آینه [محل] آن را در کتاب الله می‌یابم!».

جناب آقای نیکوئی، حال می‌توان اهمیت و کارایی روش اصل موضوعی را کاملاً لمس کرد، چرا؟ چون لااقل می‌تواند تصور درستی از ادعای قرآن به ما بدهد. متکلمین چون این ادعای قرآن را تاویل کردند بحث کلامی تحدی قرآن را دچار سردرگمی نمودند: اعجاز قرآن در چیست؟ و چگونه تحدی قرآن به سرانجام می‌رسد؟ آیا منظور این است مثل قرآن در فصاحت و بلاغت بیاورند؟ آیا مثل قرآن در معارف بیاورند؟ آیا مثل قرآن در احتجاج بیاورند؟ و بیشتر اینکه آیا مثل قرآن در اعجاز علمی یا اعجاز عددی یا امثال اینها بیاورند؟ خلاصه تحدی در چه حیثی است؟ اما روش اصل موضوعی می‌گوید ما فرض را بر این ادعای واضح قرآن در باره خودش می‌گذاریم تا ببینیم قرآن درخواست می‌کند که از چه جهت مثل قرآن بیاورند؟

اگر تمام آیات تحدی قرآن را نگاه کنیم در هیچکدام هیچ توضیحی نداده است که مثل قرآن از فلان جهت بیاورید، بلکه برعکس، محور تحدی را خود قرآن قرار می‌دهد، «بمثل هذا القرآن» کلمه «هذا» اشاره به اصل هویت قرآن دارد، یعنی همان هویت شخصیتی پسین که توضیح دادم در دسترس همه بشر در طول تاریخ قرار دارد! آیا آشکارتر از این می‌شود که قرآن بگوید: انس و جن و هر چه غیر خداست اگر جمع شوند و در طول تاریخ همدیگر را کمک کنند و بخواهند مثل «این قرآن» بیاورند، هرگز نمی‌توانند مثل آن بیاورند! کلمه اشاره «این» دقیقاً به اصل هویت دلالت دارد، نه جهت فصاحت و بلاغت یا هر امر دیگر، و جالب اینکه ادامه می‌دهد: تنها جهت اینکه نمی‌توانند مثل قرآن بیاورند این است که قرآن به علم خدا نازل شده است. حال به «اصل موضوع» نگاه کنید، آیا همگی غیر خدا، خدا هستند؟ علم و قدرت مطلق دارند؟ آیا تمام زوایای تکوین را می‌دانند؟ خیر، پس تدوین تمام تکوین را قدرت ندارند! به همین سادگی در «اصل موضوع»، تصور تحدی طبق ادعای قرآن تمام می‌شود! این آیات را نگاه کنیم:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (اسراء):

ترجمه: بگو اگر انس و جن گرد هم آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند پشتیبان همدیگر باشند.»

در این آیه از یک واقعیت سخن می گوید، اما در آیات دیگر که با مخاطب محاجه می کند، هر چند نام از سوره می برد اما آن را مقدمه ای برای اشاره به رمز اصلی تحدی قرار می دهد:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ فَإِلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (هود: ۱۳-۱۴)

ترجمه: یا می گویند: «این [قرآن] را به دروغ ساخته است.» بگو: «اگر راست می گوئید، ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید.» پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که [این کتاب] تنها به علم خدا نازل شده است، و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می نهید؟

به حرف فاء تفریع در عبارت «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ» دقت کنید. می فرماید اگر نتوانستید پس بدانید که این به علم خدا نازل شده است. خدا و علم خدا، یعنی چه؟ یعنی جن و انس و... همگی جمع شوند، مخلوق هستند، خدا نیستند، مبدء تکوین نیستند، احاطه به همه چیز ندارند، پس نمی توانند مثل قرآن که آئینه تمام نمای علم خدا و مبدء مطلق است بیاورند. پس قرآن از آن حیث که هویتش، تدوین تمام تکوین است، مورد تحدی است، نه اینکه مثلاً فصاحت و بلاغتش محور تحدی باشد.

همچنین به این آیات توجه کنید:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (یونس: ۳۷-۳۹)

ترجمه: و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا و به دروغ ساخته شده باشد. بلکه تصدیق کننده آنچه پیش از آن است می باشد، و تفصیل [کتاب] است، که در آن تردیدی نیست، از پروردگار جهانیان؛ یا می گویند: «آن را به دروغ ساخته است؟» بگو: «سوره ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می توانید، فرا خوانید، اگر راست می گوئید.»

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است.

به عبارت «لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» نگاه کنید. می‌فرماید سنخ علم قرآن، سنخ علمی است که تمام ما سوی الله را یارای احاطه به علم آن نیست، چرا؟ چون علم خداست، و غیر خدا ممکن نیست به علم خدا احاطه پیدا کند.

همچنین در این آیه واژه «الکتاب» لغت خاص خود در فرهنگ قرآن کریم دارد، الکتاب یعنی جملگی کتاب، همه کتاب، نه هر کتاب آسمانی یا... قرآن باز شده‌ی همه کتاب است. قرآن «الکتاب» را دو بخش می‌کند: محکّمات که اُمّ الکتاب است، و متشابهات که پس از اُمّ هستند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران: ۷)، و در جایی می‌گوید شخصی که مقدار کمی از علم الکتاب داشت در چشم به زدن تخت بلقیس را از یمن به کنعان (فلسطین) آورد: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (نمل: ۲۰)؛ و همچنین راجع به قرآن می‌گوید با مقدار کمی قرآن می‌توان کوهها را به حرکت آورد و زمین را شکافت و مردگان را به سخن درآورد: «وَلَوْ أَنْ قُرْآنًا سِيرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتُ» (رعد/۳۱). آیا کتابی که فقط مسائل مربوط به هدایت را داشته باشد چنین کاری از او ساخته است؟ تا قرآن تمام علوم را نداشته باشد چگونه چنین چیزی ممکن است؟

همچنین در «سُورَةُ مِثْلِهِ» دقت بفرمایید. ابتدای آیات سخن از «هذا القرآن» است و ضمیر «ه» در «مثل» به «هذا القرآن» برمیگردد، نه به «سورة» که مؤنث است. این نشان می‌دهد که وقتی به سوره تحدی می‌شود، به عنوان سوره‌ای از قرآن، مورد تحدی است، نه خود سوره به تنهایی. اگر یادتان باشد در یادداشت شماره ۶ عرض کردم که:

اگر من گفتم: «بدن معجزه است و چون معجزه است شما، یک انگشتش را هم نمی‌توانید بسازید». اینجا شما نمی‌توانید چنین پاسخ دهید که «من یک ربّاتی می‌سازم که انگشتش شبیه انسان حرکت می‌کند». چون متوجه شده‌اید که من درباره بدن دارای حیات و اراده سخن می‌گفتم، پس منظورم از تحدی به انگشت، فقط حرکت کردن فیزیکی انگشت نیست، بلکه حرکت ارادی انگشت است. دیگر همه می‌فهمند که صرف ساختن ربّاتی که انگشتش حرکت کند پاسخ ادعای من (که نمی‌توانید مثل این را بیاورید) نیست و باز همه می‌فهمند مادامی که در علم بشری، مکانیسم وقوع اراده کشف نشده باشد کسی نمی‌تواند به این تحدی پاسخ دهد.

همان گونه که کسی که می‌خواهد با تحدی به انگشت انسان مقابله کند باید به اینکه این انگشت انسان است توجه کند و نخواهد صرفاً یک انگشت بیاورد، کسی هم که می‌خواهد برای یک سوره از قرآن مثل بیاورد باید به همین که این یک سوره از قرآن است توجه کند نه صرفاً اینکه یک عباراتی است که کنار هم یک معنای جالبی را با فصاحت و بلاغت می‌رساند. وقتی می‌گوییم این یک سوره از قرآن است نکته اصلی‌اش این است که این نقشی را در تدوین تکوین

ایفا می‌کند نه صرفاً یک گزارشی از برخی امور خارجی باشد. در همان قسمت گفتم (و در خلاصه‌ای که در یادداشت ۹ آوردم نیز تکرار کردم):

هر شخصی یک رمز اصلی و لایه مرکزی دارد که حقیقتش در گرو آن است؛ در عین حال شئون متعددی دارد، که در نگاه اول برای هرکسی یک شأنش توجه را جلب می‌کند. گاه مخاطب، دقیقاً آن لایه مرکزی را متوجه می‌شود، ... ولی غالباً این گونه است که افراد سراغ شئون پیرامونی می‌روند و افراد گام به گام با تک تک این شئون مقابله می‌کنند تا تحدی را پاسخ دهند.

نکته مورد تأکید ما این است که توجه شود که تحدی، امری اربیتالی و لایه‌ای است، یعنی سوره به عنوان عضوی و جزئی از کل مورد تحدی است، و این نکته مهمی است که لوازم زیادی دارد. عرض شد که قرآن هویت شخصیتی پسین است، یعنی از سویی همان قرآنی که پیامبر ص آورد اکنون خودش در دست ماست؛ و از سوی دیگر هویت شخصیتی دارد و اساساً در هویت شخصیتی، میتوان به هویت ذات الشئون تحدی کرد، یعنی مرکزیت تحدی بر نفس هویت است، و جهات تحدی به ترتیب لایه‌های اربیتالی تشکیل می‌دهند که تحدی به تک تک لایه‌ها باید با در نظر گرفتن لایه مرکزی تحدی باشد. اگر در الفاظ قرآن، در معارف توحیدی قرآن، در پیام محوری قرآن، در انگیزش‌دار بودن پیام محوری قرآن، در فصاحت و بلاغت و بیان قرآن، در دخالت صرفه در ناتوانی مورد تحدی قرآن، در اخبار به غیب قرآن، در نظم ریاضی قرآن، و.. ادعای معجزه بودن قرآن شود، همگی باید با ملاحظه لایه مرکزی تحدی، یعنی تدوین تکوین بودن قرآن، فهم شود.

این سه آیه به طور آشکار، محور تحدی (هویت قرآن) را به رمز تحدی (تدوین تمام تکوین) مرتبط می‌کند، و رمز تحدی (تدوین تکوین) است که پشتوانه محور تحدی (هویت) است، و ناچار باید در تمام لایه‌های تحدی محفوظ بماند.

در واقع می‌توان چنین گفت که طبق آیه ۷ سوره آل عمران، که در توضیح «تفصیل الکتاب» اشاره شد، «الکتاب» مشتمل است بر محکّمات + متشابهات؛ و محکّمات هم مساوی است با أمّ الکتاب. حالا این را بگذارید کنار این آیه:

«اللّٰهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا ...» خدا نازل کرده است زیباترین سخن را به صورت کتابی متشابه... (زمر/۲۳).

برخی مفسران به درستی توضیح داده‌اند که کلمه «حدیث» در این آیه به معنای سخن است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۵۶)، حدیث و سخن زمانی است که حروف الفبا در قالب زبان طبیعی درمی‌آید و از حیث دلالت وضعی‌اش بر معنا مورد توجه قرار می‌گیرد؛ یعنی در این آیه، قرآن از گیت حدیث مورد توجه قرار گرفته است. اما همین مفسر گرانقدر با اینکه مبنای خود را تفسیر قرآن به قرآن قرار داده‌اند، نتوانسته‌اند بین این آیه با آیه ۷ سوره

آل عمران جمع کنند و فرموده‌اند «متشابه» در این دو آیه به دو معنای متفاوت است (همان)؛ چون به تفاوت گیت‌های خروجی «أمّ الکتاب» توجه نداشته‌اند. سوال ما از ایشان این است که آیا حروف مقطعه «حدیث» و «سخن» است؟ در حالی که اگر، طبق حرف ابوفاخته (که در یادداشت ۱۲ بدان اشاره شد)، محکّمات را همین حروف مقطعه بدانیم، آنگاه معادله زیر برقرار می‌شود:

$$\text{الکتاب} = (\text{محکّمات} = \text{أمّ الکتاب}) + (\text{متشابهات} = \text{الحدیث})$$

و چون آیه ۷ آل عمران اینها را دو شأن برای «الکتاب» دانست؛ که یکی أمّ و دیگری تابع أمّ است، و أمّ است که می‌تواند گیت‌های مختلف داشته باشد، پس می‌توان معادله قبلی را با دقت بیشتر نوشت:

$$\text{الکتاب} = (\text{محکّمات} = \text{أمّ الکتاب}) + (\text{متشابهات} < \text{الحدیث})$$

نکته‌ای که بخوبی موید این معادله در ادبیات قرآن کریم است، کاربرد کلمه «محکم» در خصوص مراتب بسط قرآن است؛ که در آنجا بیان می‌شود که یکبار تمام آیات این کتاب محکّمات بوده، و آنگاه در مقابل این احکام، به جای اینکه از تشابه سخن بگویند، از تفصیل سخن گفته است:

الر؛ کتابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود: ۱)

پس «الکتاب» یک حقیقتی دارد که هم می‌تواند در حروف مقطعه‌ای خود را نمایان سازد که - به تعبیر ابوفاخته - چون ام‌الکتاب است، همه آیات از آن قابل استخراج است؛ و یکبار دیگر به صورت تفصیل یافته‌ای خود را نشان دهد که هر تفصیل، گیت خاص خود دارد که لایه نهایی‌اش، متشابهات آن تفصیل است؛ و یکی از آن تفصیل‌ها، گیت زبان طبیعی است، که خروجی آن، سخنی متشابه است؛ و البته ظرفیت سوء استفاده دارد: قرآن از هرگونه پیروی متشابهات نهی نکرده است، بلکه می‌فرماید دل‌های مریض به دنبال سوء استفاده از تأویل متشابهات می‌روند، و تشابه هم به هیچ وجه به معنای مبهم و ... نیست؛ بلکه معنای تشابه در این آیه ۷ سوره آل عمران در راستای همان معنایی است که در آیه ۲۳ سوره زمر به کار رفت و همان است که مفسران می‌گویند «القرآن یفسر بعضه بعضاً»، و در احادیث با تعبیری دقیق‌تر چنین آمده است که «يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸) «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۳).

یکبار دیگر یادآوری می‌کنم اینکه چند بار تاکید کردم بر روش اصل موضوعی، بدین سبب است که ما نمی‌خواهیم اثبات کنیم که این متن تدوین کل تکوین است؛ و لازم نیست که مخاطب برای همراهی با ما این جهت را قبول داشته باشد. چرا؟ چون اصل هویت شخصیتی قرآن کریم در دسترس همه است؛ همین که دسترسی به اصل هویت او داریم

کافی است که بگوییم مثل این را بیاور، هر چند تا ابد تمام حیثیات واقعی او را ندانیم. اما ابتدا بفهمیم همین که دسترسی به اصل هویت او داریم کافی است که بگوییم مثل این را بیاور. اگر نیاورد که تحدی تمام است؛ و اگر آورد، تازه اول موازنه است، و در این مرحله لایه به لایه، حیثیات واقعی که این هویت دارد، بررسی شده، خود را نشان می‌دهد. ما چه بخواهیم با تحدی قرآن مقابله کنیم و چه بخواهیم آن را قبول کنیم، باید حیثیات مختلف این هویت شخصیتی را هرچه بیشتر بشناسیم و شناخت اینکه قرآن کریم، تدوین تکوین است، فهم ما را از این هویت شخصیتی تقویت می‌کند؛ و آنگاه صورت مساله تحدی برای ما واضح می‌شود؛ و زمانی طرفین یک نزاع می‌توانند به پاسخ مناسبی برسند که صورت مساله واضح مشترکی در ذهن هر دو طرف وجود داشته باشد. با این ملاحظه است که بارها تکرار کردم که حتی یک آتئیست هم در بحث ما می‌تواند مشارکت داشته باشد.

آقای نیکویی؛ من همچنان مایلم که شما به گفتگو ادامه دهید؛ اما اگر شما پاسخی ندادید ان شاء الله چند روز دیگر مطلب را ادامه خواهم داد.

والسلام علی من اتبع الهدی

درباره اعجاز و تحدی قرآن کریم (۱۵)

با سلام و عرض ادب خدمت همه عزیزانی که بحث بنده و آقای نیکویی را تعقیب می کردند؛

آقای نیکویی، با اینکه در ابتدا محور ابراز تمایل خود برای گفتگو با بنده را این اعلام کرده بود که می خواهد با دیدگاه خاصی که بنده در خصوص تحدی قرآن کریم دارم و متفاوت با دیدگاه رایج متکلمان است آشنا شود و درباره آن بحث کند، اما به محض اینکه وارد اصل دیدگاه مورد نظر شدم حتی یک جمله درباره اش اظهار نظر نکرد و فقط به تکرار نظرات قبلی خود و طرح شبهات تکراری درباره قرآن کریم پرداخت، شبهاتی که از نظر بنده ناشی از کم اطلاعی ایشان بود عمده آنها و پاسخشان را در کتب مفسران و متکلمان می توان مشاهده کرد.

اصل این ایده (طرح مساله تحدی، از این زاویه که قرآن تدوین کل تکوین است، و به این نحو اصل موضوعی برگرفته از سخنان خود قرآن و معلمان اصلی آن، که حتی آتیستها هم بتوانند وارد گفتگو درباره آن شوند) را از یک جلسات بحث تفسیر به دست آورده ام، که متأسفانه مباحث و مطالبش مکتوب نشده است؛ و این گفتگو را بهانه ای قرار دادم تا آن ایده در یک فضایی که طرف مقابل بوضوح منکر اصل قرآن است مکتوب شود؛ که به نظر می رسد نگرانی ای که ایشان به بنده نسبت می داد (نگرانی از اینکه جوانان با بحث های جدید آشنا شوند و حقیقت را آزادانه و فارغ از تعصبات بررسی کنند) در خود ایشان بیشتر بود و مانع شد که گفتگو را ادامه دهد! با توجه به اینکه ظاهراً همین مقدار گفتگویی که شروع شد عده ای را علاقه مند به این بحث کرده است و پیامهای متعددی از افراد ناشناس داشته ام که این مطلب را ادامه دهم، می گویم در این یادداشت و چند یادداشت دیگر، این بحثی را که شروع شد به جایی برسانم.

امیدوارم آقای نیکویی هم تجدیدنظری در تصمیم خود داشته باشند و اگر ایشان هر زمان مایل بود که دوباره به این گفتگو وارد شود بنده استقبال می کنم. همچنین اگر کس دیگری از افرادی که معجزه بودن قرآن را قبول ندارند حاضر شوند به جای آقای نیکویی این گفتگو را ادامه دهند، در صورتی که آقای گودرزی که واسطه ما برای این گفتگو بودند بپذیرند بنده حاضرم به جای آقای نیکویی، با فرد جدید بحث را ادامه دهم.

با توجه به اینکه ممکن است این رفت و برگشت های مکرر، رشته مطلب را در ذهن برخی از مخاطبان گسسته باشد، در این یادداشت، به اختصار، نکات اصلی ناظر به این دیدگاهی را که قرار است درباره آن صحبت کنم مرور می کنم و سپس به ادامه بحث می پردازم:

من در این گفتگوها قصد دارم دو کار انجام دهم:

ابتدا یک گزارش خیلی مختصری از وجوهی که دیگران مطرح کرده‌اند و به نظرم در حد خودش سخن قابل دفاعی است مطرح کنم؛ اما دغدغه اصلی‌ام که اساساً این بحث را بخاطر آن شروع کردم این است که سراغ آن وجه خاص اعجاز قرآن بروم که خود قرآن ادعا کرده است.

و خلاصه مطلبی که ناظر به آن دغدغه اصلی‌ام در قسمت قبل (یادداشت ۱۴) بیان شد دو نکته بود:

۱. توضیحی درباره روش اصل موضوعی؛ که مخاطب ضرورتی ندارد قبول کند اینها اثبات مطلبی درباره متن واقعیت است؛ صرفاً مقدمات بحث را به عنوان اصل موضوع می‌پذیرد تا نظامی که با کنار هم قرار دادن و استنتاج‌های مبتنی بر اصول موضوعه حاصل می‌شود را بتواند درست تصور کند. ریشه بسیاری از نزاع‌ها که طرفین به نتیجه مشترکی دست پیدا نمی‌کنند عدم تصور درست صورت مساله، یا عدم تفاهم در صورت مساله است. در واقع، مهمترین ثمره این بحث آن است که تصور صحیحی از مدعای تحدی قرآن در ذهن طرفین حاصل شود؛ تا نوبت به باور تصدیقی آن برسد.

۲. این ادعا که محور تحدی قرآن، این است که قرآن تدوین تکوین است، صرفاً یک نظر شخصی در عرض سایر نظرات و آراء متکلمان مسلمان نیست؛ بلکه مستند به خود متن قرآن است؛ یعنی رویکرد تفسیر مولف محور را در فهم صورت مساله در پیش گرفتیم: اگر قرآن ادعای تحدی را مطرح کرده، ابتدا باید دید خودش این تحدی را ناظر به چه امری می‌داند؛ اینکه ما بگوییم محور تحدی فصاحت و بلاغت، یا نظم ریاضی، یا اعجاز علمی و ... است، غیر از این است که خود قرآن محور تحدی را چه بداند و بدان جهت مدعی باشد که آوردن مانند خودش محال است. این مطلب مستند به آیات مربوط به خود تحدی نشان داده شد؛ و بیان شد که حتی اگر به یک سوره هم تحدی می‌کند، این را به عنوان یک سوره از این کل می‌بیند نه یک سوره مستقل و بی‌ربط، و لذا در ذیل همان تحدی به یک سوره هم بیان می‌کند که علت نتوانستن شما این است که احاطه به علم خدا ندارید؛ و باز برای اینکه خیال مخاطب راحت شود که اینها برداشت نامعتبری از متن قرآن نیست نشان دادیم که در بیان ائمه اطهار ع (به عنوان مفسران اصلی قرآن، که اهل سنت هم اگرچه امامت آنان را همچون شیعه قبول ندارند، اما آنان را عالمان بزرگ و قابل اعتنایی در اسلام می‌دانند) نیز همین آیات بدون تأویل و به معنای حقیقی‌اش جدی گرفته شده است. در واقع، آن احادیث اهل بیت ع نشان می‌داد که اگر امامان در احادیث فراوانی ادعا کرده‌اند که همه چیز درباره عالم را می‌دانند، این ادعای خود را مستند به همین کرده‌اند که قرآن کریم ادعا کرده که همه چیز در آن است؛ و این ادعای واضح قرآنی را وقتی کنار این حدیث متواتر

نبوی قرار دهیم که پیامبر اکرم ص، قرآن و عترت را در عرض هم، و جدایی ناپذیر معرفی کرد، آن نتیجه‌ای که امامان شیعه در آن احادیث ذکر کردند به دست می‌آید: آنها همه چیز را می‌دانند چون اولاً همه چیز در قرآن هست و ثانیاً آنها از قرآن جدایی ناپذیرند.

پس تا اینجا ادعای ما این شد که محور تحدی قرآن این است که قرآن کریم تدوین کل نظام تکوین است؛ و به نظرم تا همین جا و مبتنی بر این اصل موضوعه‌ها، نتیجه تحدی گریزناپذیر خواهد بود؛ یعنی اگر خدایی هست که جهان را آفریده و مبدأ کل عالم است، اگر همان خدا فرستنده این متن است و اگر این متن بیان کل عالم است، پس پشتوانه این متن کل علم خداوند است و به همین جهت است که همه جن و انس، و بلکه هر چیزی غیر خدا (ولو در عصر تکنیکی ابرهوش هم به یاری بیاید) از آوردن مانند آن ناتوانند. البته همه گزاره‌های فوق مبتنی بر «اگر» بود؛ یعنی هنوز چیزی را اثبات نکردیم و بحث را صرفاً به صورت اصل موضوعی پیش بردیم.

حقیقت این است که قبول خود این اصول موضوعه به عنوان بیان واقعیت، با اینکه کاملاً مستند به متون خود دین بود، برای اذهان بسیاری از متکلمان مسلمان نیز بسیار دشوار بوده، و از این رو غالباً سعی در تأویل آن نموده‌اند. وقتی باور این مطالب به عنوان سخنانی درباره واقعیت، برای بسیاری از مومنان به قرآن هم دشوار باشد، کاملاً به آقای نیکویی و هرکس دیگری که ایمان به الهی بودن قرآن ندارد، حق می‌دهم که اینها را به عنوان بیان واقعیت نپذیرد. اما عرض من این است که اگر در همان اصول موضوعه بیشتر تأمل شود و نظام استنتاجی‌ای مبتنی بر اصول موضوعه‌ای که در قرآن و احادیث آمده، پیش رود به چنان درک واضح و معقولی از صورت مساله می‌رسیم که آنگاه قضاوت درباره اینکه آیا واقعیت واقعاً چنین است یا خیر، بسیار ساده خواهد بود و همین جا هم بار دیگر تعهد می‌دهم که تا پایان این نوشته‌ها، از هیچیک از مخاطبان خود نخواهم به هیچ نتیجه‌گیری‌ای در خصوص متن واقعیت ملتزم شوم؛ لذا چند بار اشاره کردم که یک آنتیست هم می‌تواند در این بحث ما را همراهی کند و بداند که ما نمی‌خواهیم او را مجبور به ایمان کنیم. وقتی صورت مساله به قدر کافی واضح شود انسانها خودشان در پیشگاه وجدان خویش قضاوت درست را انجام خواهند داد؛ و اگر هم انجام ندهند به خودشان مربوط است.

تا اینجا برخی اصول موضوعه‌ای که در آیات و احادیث درباره قرآن بود را مرور کنیم:

بعد از اینکه در یادداشت ۹ یادآوری شد که واقعیت قرآن از جنس هویت شخصیتی پسین است و برای همین ما درباره چیزی صحبت می‌کنیم که با عصای موسی تفاوت دارد و خودش نزد همه ما حاضر است، در یادداشت ۱۱ به سراغ بیان اصول موضوعه رفتیم و بعد از اینکه گفته شد «یک اصل موضوع که مقدم بر همه است این است که فرض را بر این می‌گذاریم که خدای توانای مطلق، مبدأ جمیع حقائق و واقعیات است» اصول موضوعه زیر را برشمردیم:

- ۱- «خدای دانای توانای مطلق که مبدأ جمیع حقائق و واقعیات است می‌گوید: کتابی دارم که غیر من، هر کس و هر چه باشد، حتی اگر همدیگر را در طول تاریخ کمک کنند تا مثل آن بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند.»
- ۲- «خدای مبدأ همه حقائق و واقعیات می‌گوید: هر آنچه را که مبدأ آن هستم، دقیقاً به همان نحوی که هستند، در کتابم تدوین کردم.»
- ۳- «خدای دانای مطلق می‌گوید: ساختار تدوین کتاب من دقیقاً همان ساختار تکوین همه حقائق و واقعیات است.»

و بعد از توضیحی درباره مکانیسم اصل موضوعی، بیان شد:

حال آیا می‌توانیم از خدای صاحب کتاب سؤال کنیم که ساختار تدوین کتاب شما چیست؟ و آیا این ساختار را در همین کتاب بیان کرده‌اید یا خیر؟ خوشبختانه پاسخ مثبت است! و این پاسخ، خودش اصل موضوع چهارمی می‌شود که بسیار در مسأله تحدی نقش ایفا می‌کند...

حالا خداوند کجا اشاره کرده که می‌توانید ساختار تکوین و روش تدوین من را درک کنید؟ همان ابتدای قرآن در همان صفحه و مواجهه اول، با چیزی برخورد می‌کنید که برای همه نامأنوس است! «الم؛ ذلک الکتاب لا ریب فیه»؛ بله، من نظام تدوین را بر طبق نظام تکوین با حروف مقطعه قرار دادم.

با کمک گرفتن از مثالهایی که امروزه همگی می‌دانیم، می‌توانیم تصور کامل‌تری از این اصل موضوع داشته باشیم. مثلاً یک استاد شیمی را در نظر بگیرید که به شاگردانش می‌گوید: «اگر می‌خواهید همه آنچه را می‌بینید با نظم واقعی خودشان نگارش کنید ابتدا باید جدول تناوبی مندلیف را سامان دهید. عناصر جدول تناوبی، پایه همه اشیاء است. اگر آنها را با نظم خودشان درک کنید می‌توانید تمام مواد تشکیل شده از آنها را نیز درک کنید. اما مواظب باشید که خود جدول تناوبی نظمی دقیق و پیچیده دارد.»

مثال بهتر که توانایی توضیح بیشتر دارد مثال سلول‌های بنیادین است. اگر بخواهیم نظم ساختار قرآن را به سلول بنیادین تشبیه کنیم، خداوند می‌گوید من قرآن را مثل رده‌های سلول‌های بنیادین قرار دادم؛ قرآن را با حروف مقطعه، به نحو سلول‌های بنیادین پرتوان (Pluripotent) به یک پیکره کامل تبدیل کردم؛ قرآن سلولی بنیادین تمام‌توان (Totipotent) دارد که توضیح خواهم داد، و حروف مقطعه در رده دوم واقع شده که به منزله سلول‌های پرتوان است؛ سلول پرتوان می‌تواند به انواع سلول‌های بعدی تبدیل شود.

در یک سلول پرتوان، انواع گیت‌ها تعبیه شده است که به او توان رهیافت به هر گونه بافت و عضو را داده است، طبق این مثال، حروف مقطعه را خداوند انتخاب کرده چون طوری هستند که می‌توان در آنها به تعداد دلخواه، گیت تعبیه کرد، و هر گیت قابلیت این را دارد که بخش عظیمی از ساختار تکوین و واقعیات را برای تدوین آنها تامین کند.

و جالب است که بسیاری از این گیت‌ها در منابع دینی به تصریح ذکر شده است، گیتِ زبانِ طبیعی، ساده‌ترین گیت است که قرآن نام آن را گیت حدیث گذاشته است، گیتِ عدد، گیت دیگری است که وقتی زندیقی از بنی‌امیه، از امام صادق ع با تمسخر سوالی درباره حروف مقطعه پرسید، امام ع جواب را در فضای گیت عدد بردند، البته گیت عدد، مدخل‌های مختلفی دارد مثل ابجد و ابث، و ابجد صغیر و کبیر و...

مهم‌ترین و اصلی‌ترین گیت حروف مقطعه، گیت تدوین نگاشتی است، و با تدوین معنایی تفاوت آشکار دارد، و گیت‌های دیگری هم هست که در ادامه بحث به آنها خواهیم پرداخت.

بدین ترتیب اصل موضوع چهارم این است:

۴- «خدای صاحب کتاب می‌گوید: روش تدوین من، شروع از امور بسیط است، تا توسط آنها تمام نظام حقائق و واقعیات را که از بسائط تشکیل شده و به آنها برمی‌گردند سامان دهم».

اکنون برای اینکه بحث دقیق و مستند باشد، در گام اول سراغ خود آیات قرآن می‌رویم، کجا قرآن گفته که همه چیز در من تدوین شده است؟ کجا قرآن گفته که همه قرآن که تدوین کل واقعیات است از حروف مقطعه استخراج می‌شود؟ کجا قرآن گفته در حروف مقطعه، گیت‌های مختلف تعبیه شده است؟ ... آیات ۳۷ و ۳۸ سوره یونس؛ آیه اول سوره هود؛ آیه ۷ سوره آل‌عمران؛ آیه ۲۳ سوره زمر؛ آیه ۸۹ سوره نحل.

همچنین در [یادداشت ۱۲](#) بیان شد:

آیا خود قرآن عددی برای نزول خودش معرفی می‌کند؟ بلی، قرآن برای خودش عدد هفت مکرر را نام می‌برد! «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (سوره حجر، آیه ۸۷)

عجب! ۷ مکرر؟! آیا ۱۴ هفت مکرر هست؟ همان تعداد حروف مقطعه؟ ... یکی از اصحاب خاص حضرت علی ع می‌گوید: سبع مثنائی، أمّ الكتاب است! (تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۳۸) أمّ الكتاب یعنی چه؟ باید از خود آن یار نزدیک امام ع پرسیم. او می‌گوید: أمّ الكتاب همان حروف مقطعه است! و خواهیم دید که این فقط حرف او نیست، بلکه خود قرآن می‌گوید... کتاب الغارات ثقفی کتابی بسیار قدیمی است، حدیث مفصلی را از حضرت علی ع نقل می‌کند. در آن حدیث امام ع توضیح شب قدر می‌دهند، همان شبی که معروف است که قرآن در آن نازل شده است، یعنی، دست کم از منظر قرآن‌باوران، شب قدر ارتباط تنگاتنگ با قرآن دارد. جالب است که امام در توضیح آن سراغ تکوین می‌روند و در ضمن عباراتی این جمله را دارند: «فَأَجْرَى جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ عَلَى سَبْعَةٍ» (الغارات، ج ۱، ص ۱۰۹) یعنی خداوند همه اشیاء را بر هفت جاری کرده است! و سپس بدون اینکه خود تصریح کنند از هفت آیه مثال می‌آورند! به هر حال این جمله کلید است، و کلید بودن آن نسبت به بحث ما خواهیم دید که هم واضح و هم مهم است، چون اگر طبق اصل موضوع قرار باشد قرآن تدوین همه تکوین باشد و تکوین هم بر هفت جاری شده باشد پس ناچار قرآن هم

باید بر محور عدد هفت باشد، و سبع مثانی و أمّ الکتاب نیز که قرآن به آن تصریح می‌کند نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند.

پس یک اصل موضوع پنجم داریم:

«اگر فرض بگیریم که خدا همه چیز را بر هفت جاری کرده باشد، تدوین همه چیز را هم طبق آن بر محور هفت قرار داده است.»

در یادداشت ۱۴ هم، بعد از بیان این تساوی که مبتنی بر گزارش سعید بن علاقه، ابوفاخته، شاگرد خاص امیرالمومنین ع بود: حروف مقطعه = محکمت = أمّ الکتاب؛

و بعد از بیان اینکه «ام الکتاب تفصیل پیدا می‌کند، که صورت تفصیلی آن متشابهات است.» و «یک قسم معروف و واضح از متشابهات، در قالب حدیث و سخن است؛ که این همان آیات قرآن (غیر از حروف مقطعه) است که در دسترس همه ماست»؛ به این معادله زیر رسیدیم:

الکتاب = (محکمت = أمّ الکتاب) + (متشابهات < الحدیث)

اکنون به سراغ نکته دیگری برویم و آن انواع تدوین است:

همانطور که **در یادداشت ۱۴** اشاره شد:

«وقتی فرض گرفتیم که در ادعای قرآن، سخن از تدوین است، اولین چیزی که در «تدوین» نیاز داریم شناخت نشانه (Sign) است. علم نشانه‌شناسی (Semiotics) یکی از مهمترین علوم نوپا است، و از انواع مهم نشانه، نماد (Symbol) است. نکته مهمی که در نمادها مطرح است این است که نماد: اما مهم‌تر از هر نوع نماد، نمادهای گروهی هستند که هر چند یک گروه مهم نشانه‌ها را تشکیل می‌دهند اما هیچکدام به تنهایی معنایی ندارند! ا، ب، ت، ث، ... هر کدام به تنهایی هیچ معنایی ندارند، یعنی هیچکدام نماد برای یک معنای خاص نیستند، فقط خودشان هستند و بس! و لذا گروه نمادی الفبا با این خصوصیت بی‌معنایی، برای مقاصد عظیم، بلکه بی‌نهایت هدف، بسیار مناسب هستند. البته ساده‌ترین هدف، همین زبان‌های طبیعی است که تمام زندگی و بلکه تاریخ بشر را اداره می‌کنند، اما اینکه با الفبا می‌توان مفاهیم کرد و سخن گفت، لازم نمی‌آورد که الفبا از آن پتانسیل عظیم خود در عرصه‌های دیگر تهی شود. و به همین جهت است که در یادداشتهای سابق گفتم که حروف مقطعه می‌توانند گیت‌های مختلف داشته باشند....»

حال می‌خواهیم انواع تدوین را بررسی کنیم تا ببینیم وقتی قرآن ادعا میکند تمام تکوین را تدوین کرده است چه گزینه‌هایی برای آن متصور است و کدام را خود قرآن اشاره کرده است؟

انواع تدوین تکوین

ما چند نوع تدوین داریم:

۱. تدوین اخباری
۲. تدوین مدیریتی و تشریعی.
۳. تدوین تحلیلی.
۴. تدوین نگاشتی

مثلا یک پدیده تصادف رانندگی را می‌خواهید مدون کنید:

یکبار می‌گویید در فلان ساعت، این ماشین به فلان کس زد. این «تدوین اخباری» است یعنی با گزاره های زبانی که معنا دارند این را تدوین کردید.

یکبار می‌گویید: با توجه به اینکه این ماشین به او خورد و او را کشت، کاری کنیم که دیگر نخورد. یعنی اگرهای اخلاقی مدیریتی و حقوقی؛ و بعد مدیریت می‌کنیم که حداکثر با این سرعت برود که چنین حادثه‌ای پیش نیاید. الان داریم واقعیت‌های «اگر-آنگاه» را با این کارمان تدوین می‌کنیم، اما «تدوین مدیریتی و تشریعی». قانون می‌گذاریم که این پدیده را مدیریت کنیم. این گونه تدوین برای بحث ما چندان مهم نیست.

و یکبار می‌گویید: چرا این تصادف رخ داد و منجر به کشته شدن او شد؛ یعنی اخبار ما همراه با تحلیل واقعه است. نمونه بارز «تدوین تحلیلی»، تاریخ تحلیلی است. یکبار می‌گوییم فلان جنگ رخ داد؛ که این تدوین اخباری است. اما یکبار می‌گوییم چون فلان مشکل در کشورش رخ داده بود، در این جنگ شکست خورد. این تدوین تحلیلی است. یعنی درست است که تاریخ را تدوین می‌کند، اما تدوینی است که با تحلیل همراه است.

این سه، تدوین مطالب با استفاده از زبان طبیعی بود؛ و تردیدی نیست که زبان طبیعی وسیله‌ای بسیار مهم برای تدوین واقعیات است. اما گونه چهارم تدوین واقعیات، نیاز به زبان و مفاهیم بر طبق معانی لغات و مقاصد جمله‌ها و تفسیر سخن یا متن ندارد. «تدوین نگاشتی» (mapping) نیاز به نمادهای واسطه دارد اما نیاز ندارد که نماد، حتما معنای لغوی یا عرفی در زبان طبیعی داشته باشد و تشکیل یک کلام و گفتار بدهد، چنانکه مثلا عموم نقشه‌ها و نمودارها از نوع نگاشت هستند، و تدوین نگاشتی انواع بسیار دیگری هم دارد. شاخصه مهم زبان این است که اجزاء نماد زبانی، توزیع بر اجزاء مدلول نمی‌شود، مثلا واژه «ایران»، دلالت بر کشور ایران می‌کند، اما «الف» ایران، که در سمت راست این کلمه است، دلالت بر شرق کشور، و «نون» ایران، دلالت بر غرب آن نمی‌کند؛ اما در نگاشت کشور ایران به وسیله یک

نماد نگاشتی، اجزاء نماد، بر اجزاء مدلول توزیع می‌شود، شبیه نقشه ایران، که شرق آن، نگاشت شرق ایران، و غرب آن، نگاشت غرب ایران است. حال اگر بنویسیم:

«مراکز استان‌های کشور ایران، به ترتیب الفبا، شهرهای: اراک، اردبیل، ارومیه، اصفهان، اهواز، ایلام، بجنورد، بندرعباس، بوشهر، بیرجند، تبریز، تهران، خرم‌آباد، رشت، زاهدان، زنجان، ساری، سمنان، سنندج، شهرکرد، شیراز، قزوین، قم، کرج، کرمان، کرمانشاه، گرگان، مشهد، همدان، یاسوج و یزد می‌باشد»

این تدوین مراکز استان در قالب زبان طبیعی است، و هر چند کلمات این جمله بر بخش‌های ایران توزیع می‌شود اما مقصود ما دلالت توزیعی نیست، یعنی «نگاشت» صورت نگرفته و حتی در شهر «تهران»، مثلاً «ت» دلالت بر شرق یا غرب یا ابتدای تهران نمی‌کند، اما اگر بنویسیم:

«اتارس...»

و توضیح دهیم که هر حرف، اشاره به یک مرکز استان است که از شمال غرب ایران به صورت سطری افقی شروع می‌شود، یعنی ارومیه، تبریز، اردبیل، رشت، ساری... این تدوین مراکز استان به روش تدوین نگاشتی است، و از اینجاست که هزاران گونه تدوین نگاشتی به صورت زبان‌های سیستمی غیر زبان طبیعی جلوه‌گر می‌شود، یعنی اگر بنویسیم:

«مبگس...»

می‌فهمیم که تدوین مراکز استان است با شروع از شمال شرق به صورت سطری افقی، و همچنین اگر بنویسیم: «اسکا...» می‌فهمیم که تدوین مراکز استان است با شروع از شمال غرب به صورت ستونی عمودی، و به همین ترتیب می‌توان تدوین نگاشتی مراکز استان را به صورت سطری حلقوی یا مارپیچی، و یا ستونی حلقوی یا مارپیچی، و یا شروع از مرکز ایران، و ... ادامه داد؛ و نکته جالب در همه اینها این است که نماد دلالت‌گر دقیقاً بر اجزاء مدلول به همان ترتیبی توزیع می‌شود که در نقشه ایران واقع شده است، و اینها هر یک نظم اردینال این ۳۱ مرکز استان است که مجاز نیستید جای هیچ یک را عوض کنید، و گرنه تدوین نگاشتی نخواهد بود، و چقدر جالب است اگر بتوان طوری این تدوین نگاشتی را سامان داد که هماهنگ با کلمات معنادار در زبان طبیعی فارسی باشد! البته یک تدوین نگاشتی ساده‌تر مقدماتی هم می‌توانیم داشته باشیم که عدد کاردینال ۳۱ در آن کفایت کند.

مثال دیگری که به فهم تفاوت تدوین اخباری و تدوین نگاشتی کمک می‌کند توجه به تدوین نگاشتی‌ای است که در جدول مندلیف انجام شده است. در تدوین اخباری عناصر شیمی توسط زبان، بعد از نوشتن نام تعدادی از عناصر، وقتی عرض صفحه‌ای که روی آن می‌نویسید پر شد، به خط بعدی می‌روید؛ و اگر آنها را در دسته‌هایی پاراگراف‌بندی

کنید، هر وقت پاراگراف تمام شد، به سر خط می‌روید، و اینها همه مربوط به شما و ابزار شماست. اما در جدول تناوبی مندلیف، وقتی که سر سطر می‌روید نمی‌توانید آن را تغییر دهید، چون این جدول، نگاشت و تدوین نگاشتی عناصر شیمی است، نه توضیح زبانی و تدوین اخباری آنها. و جالب اینکه تمام فرمولهای شیمی که از این جدول ارث می‌برند تماما از سنخ تدوین نگاشتی هستند، مثلا وقتی برای مولکول آب می‌گویید: «H₂O»، این، تدوین مولکول آب با نماد نگاشتی توزیعی است که هر جزء آن، دلالت بر جزئی از مولکول آب می‌کند.

تدوین نگاشتی در زمان ما خیلی رایج شده است. در قدیم، گاه یک لشکرکشی بوده و شاید نقشه ای می‌کشیدند؛ اما الان با پیدایش ضبط صوت و دوربین فیلمبرداری، چنین تدوینی خیلی ملموس و رایج شده است، یعنی یک چیزی که واقعیتش را می‌بینیم می‌خواهیم نقطه به نقطه‌اش را در آن مدون بگذاریم. بهترین و زیباترین مصداقش کلیپهای تصویری است. یکبار یک واقعیت ثابتی، مثلا یک قلعه، دارید، و از آن عکس می‌گیرید؛ می‌گویید نگاشت کردم. اگر عکس سه بعدی بگیرید که همه طرفش را نشان دهد که خیلی بهتر است. اما صحنه تصادف را چگونه می‌خواهید نگاشت کنید؟ نمی‌شود؛ بلکه باید بعد چهارم این تصادف (زمان) را با فریمهای مختلف پشت سر هم نشان دهید. تصادفی که صورت گرفته، واقعیت فیزیکی‌اش تشکیل شده از آنات فراوانی که این تصادف را شکل دادند، و تک‌تک الکترونهای و مولکولهای فراوانی که در این تصادف نقش داشتند. اگر بخواهیم دقیقا این صحنه تصادف را نگاشت کنیم، برای نگاشت زمانی‌اش در این فیلمها، هرچه تعداد فریمهای این فیلم بالاتر برود انطباق این نگاشت با اصل واقعه بیشتر می‌شود. این را امروز همه می‌دانند که در هر ثانیه اگر تعداد فریمها از عددی کمتر باشد فیلم پرش می‌کند. اینجا تدوین ما نگاشتی است و از سنخ اخبار نیست، اما چون یک چیزی کم دارد پرش می‌کند. حالا اگر بخواهیم نگاشت ما تام باشد باید تعداد فریمهایش به تعداد آناتی باشد که در این حادثه بوده است. اگر چنین تدوین شد آن نگاشت تام است.

اساس کار در تدوین به زبان طبیعی، معنادار بودن جملات و کلمات است، هر چند همان طور که قبلا توضیح دادم خود نمادهای الفبا معنا ندارند، اما به هر حال واژه‌ها و جمله‌ها معنای لغوی و عرفی دارند، و لذا نام این گونه تدوین را قرآن حدیث می‌گذارد. حدیث (= سخن) تبادل نمادهای دارای معنای زبان طبیعی است، و زبان‌شناسان مبنای مختلفی در انواع دستور زبانها دارند، اما در تدوین نگاشتی سر و کار ما با نمادهای اشاره‌گر به چیزی یا امری است، و این نکته در فهم انواع تدوین در کاربرد آیات قرآن کمک می‌کند.

قرآن کریم، علم خداوند به همه چیز را به کتاب نسبت می‌دهد، و می‌فرماید همه‌ی اینهایی که خداوند بدانها علم دارد در کتاب است:

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (حج: ۷۰)

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (حدید: ۲۲)
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ
وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (فاطر: ۱۱)

آیا اینجا صحبت از یک کتاب در زبان طبیعی است؟! آیا منظور این است که همه اینها به صورت تدوین اخباری و در قالب جملاتی در یک کتاب نوشته شده است؟!

یا اینکه قرآن کریم آشکارا در مورد نزول قرآن، سخن از «کل امر» به میان می‌آورد:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ؛ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (دخان: ۳-۴)
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ... تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (قدر: ۱-۴)
اما «کل امر» چگونه در زبان طبیعی قابل پیاده‌سازی است؟ یک دفعه است قرآن می‌فرماید:

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (طه: ۹)

... فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء: ۷۸)

یعنی صحبت از حدیث است و به مناسبت آن کلمه «یفقهون» به کار می‌رود، یعنی سر و کار ما با الفاظ دارای معنای لغوی و عرفی در زبان طبیعی است. اما «هر امری که رخ دهد یا درک شود» چگونه دارای معنای زبانی است؟ خود چیزها که معنا نیستند! اگر خود چیزها بخواهند تدوین شوند، آیا راهی غیر از تدوین نگاشتی هست؟

واژه «کلمات» در محاورات عرفی رابطه تنگاتنگی با زبان و تبادل الفاظ دارای معنا دارد؛ اما قرآن کریم «کلمات» را برای خود اشیاء به کار می‌برد، مثلاً به خود حضرت عیسی ع «کلمه الله» می‌گوید:

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ (نساء: ۱۷۱)

در دو آیه بسیار مهم، قرآن کریم «کلمات» را برای خود چیزها به کار برده است:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَفُتِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَفُتَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (کهف: ۱۰۹)

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (لقمان: ۲۷)

اما چگونه است که خود یک چیز می‌تواند «کلمه» باشد؟ مگر «کلمه» یک عنصری در کتاب نیست؟ آیا خود اشیاء می‌توانند کتاب باشند؟ آیا فرض اینکه کتابی باشد و در عین حال همه اشیاء در او باشد، غیر از کتاب نگاشتی می‌تواند باشد؟

سر و کار کتاب نگاشتی با معنای زبانی نیست بلکه با نمادهای اشاره‌گر است، و حروف مقطعه بهترین نقش را در این گونه تدوین دارند. فراء (متوفای ۲۰۷)، عالم معروف اهل سنت، نقل می‌کند از ابن عباس که: علم امام علی ع به فتنه‌ها، برگرفته از این حروف مقطعه بود: «حم عسق؛ ... قال ابن عباس: و بها كان علي بن أبي طالب يعلم الفتن» (معانی القرآن للفراء، ج ۳، ص ۲۱).

تدوین نگاشتی، یک گیت از حروف مقطعه است؛ یعنی حروف، این پتانسیل را دارند که بی‌نهایت چیز و امر را نگاشت کنند، و این منافات با گیت‌های دیگر آنها ندارد. گیت عدد، خود دستگاه عظیمی دارد که با گیت زبان طبیعی و گیت نگاشتی تفاوت دارد.

به طور کلی ادعا این است که در تکوین، دو امر مهم مطرح است: روش کیفی تکوین، و نظم کمی تکوین؛ و قهراً به همین وزان، در تدوین تکوین (به خصوص تدوین نگاشتی) هم ما با این دو امر مواجه خواهیم بود، که ان شاء الله در قسمت بعد این را بیان خواهیم کرد.

مثال فریمهای فیلم را به یاد دارید؟ ما می‌گوییم اگر خداوند عالم و قادر مطلق است و اگر قرآنش تدوین کل تکوین است، اگر بخواهد نگاشت کند نگاشت خدایی چنین نگاشتی است. یعنی یک فیلمی درست کرده که فریمهایش منطبق است بر تمام آنات تکوین. یادتان باشد که همه اینها را با قضیه شرطیه جلو رفتیم و نگفتیم که حتماً اینها را به عنوان اینکه واقعیت چنین است قبول کنید. اینها مسائل بغرنجی از حیث تصور نیست. فرض این است او علم مطلق دارد و واضح است که چنین تدوینی برای او با فرض ما منافاتی ندارد.

والسلام علی من اتبع الهدی

ضمیمه‌ی یادداشت ۱۴

در ص ۱۱ اشاره شد برخی از کتب حدیثی، حتی بابی را به این موضوع که همه چیز در قرآن هست اختصاص داده‌اند. در اینجا صرفاً به دو مورد اشاره می‌کنیم:

در کتاب *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم (ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۸)* بابی گشوده شده است با عنوان «باب علم ائمه به آسمانها و زمین و بهشت و جهنم و آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت». صرف نظر از برخی احادیثی که در متن اشاره شد و در آنجا هم آمده است، برخی از احادیث دیگر این باب که آنها هم بوضوح تاکید دارد که این علم ائمه اطهار ع برگرفته از قرآن است، تقدیم می‌شود:

۶) عبیده بن بشیر می‌گوید: امام صادق خودشان ابتدا به ساکن فرمودند: به خدا سوگند که من آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت است و آنچه در جهنم است و آنچه بوده و خواهد بود تا روزی که قیامت برپا شود را می‌دانم. سپس فرمودند: این را از کتاب الله می‌دانم؛ این چنین بدان نگاه می‌کنم (سپس کف دست خود را باز کرد و فرمود) همانا خداوند می‌فرماید: همانا ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که در آن تبیان هر چیزی است.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى وَ عُبَيْدَةَ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ ابْتِدَاءً مِنْهُ:
وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِي النَّارِ وَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَعْلَمُهُ مِنْ كِتَابِ [اللَّهِ] أَنْظِرْ إِلَيْهِ هَكَذَا ثُمَّ بَسَطَ كَفَّهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ .

۷) از امام صادق ع روایت شده که می‌فرمود: همانا من آنچه را در آسمان است می‌دانم و آنچه را در زمین است می‌دانم و آنچه را در بهشت است می‌دانم و آنچه را در جهنم است می‌دانم و آنچه را که بوده می‌دانم و آنچه را که خواهد بود می‌دانم. این را از کتاب الله می‌دانم؛ که همانا خداوند متعال می‌فرماید: در آن تبیان هر چیزی است.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو الزِّيَّاتِ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعِينٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِ يَقُولُ:
إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ أَعْلَمُ مَا يَكُونُ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ .

۸) حماد می گوید: امام صادق به من فرمود: به خدا سوگند که ما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت است و آنچه در جهنم است و آنچه بین اینهاست می دانیم.

من تعجب زده به ایشان نگریستم. فرمود: حماد! همانا این از کتاب الله است؛ همانا این در کتاب الله است؛ همانا این در کتاب الله است؛ سپس این آیه را تلاوت کرد: «روزی را که در هر امتی شاهی از خودشان بر ایشان برانگیزانیم، و تو را [هم] بر این [امت] شاهد آوریم، و این کتاب را بر تو نازل کردیم که تبیانی برای هر چیزی است و مایه هدایت و رحمت و بشارت بر مسلمانان است.» (نحل/۸۹)؛ همانا این از کتاب الله است؛ در آن تبیان هر چیزی است؛ در آن تبیان هر چیزی است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ اللَّحَّامِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: نَحْنُ وَاللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ.
قَالَ فَنَبِهْتُ [فَبَهْتُ] أَنْظُرْ إِلَيْهِ. قَالَ فَقَالَ: يَا حَمَّادُ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

۹) عده ای از اصحاب امام صادق ع که در میان آنها عبدالاعلی و عبیده بن عبدالله و عبدالله بن بشیر بودند از امام ایشان روایت کردند که می فرمود:

همانا من قطعاً آنچه را در آسمانهاست می دانم و آنچه را در زمینهاست می دانم و آنچه را در بهشت است می دانم و آنچه را در جهنم است می دانم و آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود می دانم.
سپس اندکی درنگ کردند و دیدند که این سخن بر کسانی که می شنیدند سنگین آمد. پس فرمودند: این را از کتاب الله می دانم؛ که همانا خداوند متعال می فرماید: در آن تبیان هر چیزی است.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَرِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا فِيهِمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَ عُبَيْدَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ [بْنِ] بَشِيرِ الْخَثْعَمِيِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:
إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِينَ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ. ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ فَقَالَ: عَلِمْتُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

در کتاب محاسن (ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۰) هم بابی گشوده شده است با عنوان اینکه «خداوند در قرآن تبیانی برای هر چیزی نازل فرموده است» و علاوه بر برخی احادیثی که در بالا ذکر شد این احادیث را هم دارد که بر این مدعا دلالت آشکاری دارند:

۱۰) از امام صادق ع در پایان روایتی طولانی که درباره نحوه برگزیدن پیامبر اکرم ص برای رسالت است آمده:

سپس خداوند از عبدالله [=پدر پیامبر] حضرت محمد رسول الله ص را اختیار کرد پس او پاک‌ترین مردمان در ولادت بود؛ پس خداوند او را به حق مبعوث کرد و بر او این کتاب را نازل فرمود که چیزی نیست مگر اینکه در کتاب الله تبیان‌ش هست.

عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ... ثُمَّ اخْتَارَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ص فَكَانَ أَطْيَبَ النَّاسِ وَلَادَهُ فَبَعَثَهُ اللَّهُ بِالْحَقِّ وَانْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفَى كِتَابِ اللَّهِ تَبْيَانُهُ .

(۱۱) از امام صادق ع روایت شده که فرمودند:

هیچ مطلبی نیست که دونفر اختلاف کنند مگر اینکه در کتاب‌الله اصلی برای آن هست ولیکن عقول بزرگان بدان نمی‌رسد.

عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ .

(۱۲) امام باقر ع فرمودند: هرگاه مطلبی برایتان بازگو کردم از من آدرس آن را از کتاب الله بخواهید. سپس مطالبی بیان کردند که در ضمن آنها فرمودند: همانا رسول الله از قیل و قال [نزاع بیهوده و لجوجانه] و تباه کردن مال و فساد در زمین و زیاد سوال کردن نهی فرمود. از ایشان سوال شد: اینها در کجای کتاب الله آمده است؟ فرمودند: خداوند متعال در کتابش فرمود: «در بسیاری از نجوا کردن‌های آنها خیری نیست مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد» (نساء/۱۱۴) و فرمود: «و اموال خود را، که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده، به سفیهان مدهید» (نساء/۵)، و فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد بدتان می‌آید» (مائده/۱۰۱).

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع: إِذَا حَدَّثَكُمْ بِشَيْءٍ فَسَأَلُونِي عَنْهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالَ وَفَسَادِ الْمَالِ وَفَسَادِ الْأَرْضِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ. قَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» وَ قَالَ «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» وَ «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» .

(۱۳) ابولید روایت کرده که شخصی در مکه سراغ امام باقر ع آمد و سوالاتی پرسید و ایشان جواب دادند. سپس گفت: آیا تو همانی که گمان می‌کنی که چیزی در کتاب الله نیست مگر اینکه مطلب معروف و سزاواری است؟!

فرمود: من این گونه نگفتم. بلکه [تعبیر درست این است که] چیزی از کتاب الله نیست مگر اینکه بر آن دلیلی است که از طرف خداوند درباره آن در خصوص کتابش سخن می‌گوید از آن چیزهایی که مردم نمی‌دانند. گفت: آیا تو همانی که گمان می‌کنی چیزی از کتاب الله نیست مگر اینکه مردم بدان نیاز دارند؟ گفتم: بله؛ و نه حتی یک حرف.

گفت: المص چیست؟

ابولبید ادامه می‌دهد که امام در پاسخش مطلبی فرمود که فراموش کردم. سپس آن شخص بیرون رفت و امام باقر ع به من فرمود: این تفسیرش در ظاهر قرآن بود؛ آیا می‌خواهی از تفسیرش در باطن قرآن به تو خبر دهم؟ گفتم: آیا قرآن ظاهر و باطنی دارد؟

فرمود: همانا کتاب الله ظاهری دارد و باطنی و دیدنی‌ای و ناسخی و منسوخ و محکمی و متشابهی و ستهایی و مثل‌هایی و فصل و وصلی و حروفی و اعرابی؛ پس هرکس گمان کند که کتاب الله مبهم است قطعاً و قطعاً هلاک شده است... .

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ خُثَيْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو لَبِيدٍ الْبَحْرَانِيُّ الْمُرَّاءُ الْهَجَرِيُّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ؟

قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَ لَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ.

قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟

قَالَ نَعَمْ وَ لَا حَرْفٌ وَاحِدٌ. فَقَالَ لَهُ فَمَا الْمَص. قَالَ أَبُو لَبِيدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيْتُهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع:

هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَمْ فَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ؟

قُلْتُ وَ لِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَ ظَهْرٌ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مُعَايِنًا وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا وَ مُحْكَمًا وَ مُتَشَابِهًا وَ

سُنَنًا وَ أَمْثَالًا وَ فَصَلًا وَ وَصَلًا وَ أَحْرَفًا وَ تَصْرِيفًا فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهِمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ... .